



صحبتی پیرامون رفتارهای شعر امروز

و در ادامه نقد و بررسی کتاب پوست‌اندازی سایه‌ها اثری از آرش آقاجان‌زاده



واقع‌شده و آگاهی در پیرامون کلمات تنیده شده به شعر راهی جز انقیاد نداشته است. رفتار این فروتنی در شمایل پیوستگی و مسیر رابطه‌مدارش در حضور شعر راه را به باورهای دیگری هم سوق می‌دهد.

به‌گمان من قاعدهٔ علت در حضور شعر می‌تواند یک قربانی داشته باشد و خوش به حال آن شاعری که خودش قربانی خودش باشد.

تعریف مربوط به فروتنی آن نیست که ناگزیر به هنگام معنای خودش گردد؛ بلکه تشخیص این فرجام در رفتار شعری را لحاظ کرده باشد و تقلیل در سرانجام یک شعر گاهی به معنای شهامت و شهادت‌طلبی است که رفتار شعری شاعر را نشان می‌دهد.

شعر با چه دیدگاهی توان تأثیرگذاری دارد؟ شعر یا همان است که قرار است باشد و در کنون رفتاری خود مستعد پذیرش قرار بگیرد و یا در خیال و فراخیال و در دور دست‌ها صورت‌پذیری‌اش اتفاق افتاده که این تمامیت در نگاه انسان می‌تواند قابل‌پذیرش باشد و یا جانب حق را نپذیرد و این‌گونه نگاه کردن هم قابل‌درک است؛ چراکه خاصیت شعر این‌گونه است که

همگام شدن با ایده‌آل‌ها و اضطراب‌های شاعر در سطوح مختلف نوشتن همراه با تکثیر رفتارهای بی‌تفاوتی و گاه تخریبی و پرسش‌وار آن می‌تواند کنشی را در ذهن خواننده ایجاد کند که پیرامون نگاه شاعر در آثاری که به‌جا می‌گذارد، به‌گونه‌ای واقف آید که شاهد پذیرش انگاره‌ها و سوءتفسیرهایش باشیم؛ تا جایی که ضرورت پذیرفتن آن در حد قابل‌تقلیل برداشت گردد و این کاستی نوعی تماشا با حضور شعری می‌تواند باشد که برداشت از آن مفاهیم کلیدی را کنار بگذارد و تنها به کلیت‌نگری بسنده شود و یا نگاه متأخری را نشانگر باشد که زوایای نامربوطی را صورت‌گر است.

شرح عقب‌ماندگی در تفاوت‌ها و شاید بگویم زیست تفاوتی در شعر می‌تواند نوعی اشاره به شیوهٔ یکسان‌اندیشی باشد که از حضور خود جا مانده است و به‌بیان دیگر نگاه متفاوت داشتن در خلق شعر بخش مهمی از ثبات شعری است که در نگرش‌های سطوح مختلف شاعر می‌تواند همسو باقی بماند.

گاهی بصیرتی که در کلیت یک اثر خودنمایی می‌کند معرف محیطی است که ذهنیت نویسنده تحت‌تأثیر آن

بیزم بیرون که این اتفاق غیرممکن است؛ چراکه معنا و مفهوم شعر با شرایط مختلفی که دارد صورت متفاوتی به خود می‌گیرد و کیفیت و کمیت مربوط و نامربوط مخصوص به خودش را داراست. راه یافتن به درونیات و حال و هوای شاعر و مفهومی که مدنظرش است بسیار دشوار است و هرکسی می‌تواند نگاه مخصوص به خود را داشته باشد.

شاعر برای رسیدن به یک شعر ایده‌آل می‌بایست ابتدا خودش بودن را در شعر خلاصه کند، به معنای دیگر انسجام شعری دقیقاً برمی‌گردد به تنش‌هایی که شاعر در شعرش می‌تواند ایجاد کند که مخصوص خود شاعر است و حال و هوایی را که می‌تواند در شعر اتفاق بیفتد، به رخ بکشد و شاعری که تلاش کند نخست خودش باشد و تقلید و فضای تکراری قبل را کنار بگذارد ماندگاری خودش را با امضای مخصوص به خودش تثبیت می‌کند.

شرح این ویژگی‌ها می‌تواند باعث کشف تفاوت‌ها و یک آن‌بی‌شابهت در رفتار شعری باشد. پوست‌اندازی سایه‌ها با تصویرسازی و ترکیب‌های ملموسش تلاش دارد شعر را در رسیدن به مقصد خود همراهی کند و به طرق متفاوت بازتاب شعر را از پیوند ابهام تا حرکات تدریجی و گام‌به‌گام درون‌متنی با نحوه رفتاری مخصوص به خودش به تماشا بگذارد.

آقاخان‌زاده یک قلمرو دست‌نیافتنی در شعر را هنوز فتح نکرده و این مجموعه شعر پیش‌آهنگی است برای رسیدن به صورت‌های دیگری از آثارش.

رفتار شعری در کلیت این مجموعه طبقه‌بندی نمی‌شود که به سمت‌وسوی خاص‌تری از شعر نو اشاره کند؛ چراکه بنایی ندارد فقط یک شعر اجتماعی و یا سیاسی و... را بگوید. او اندیشه و احساس خود را در فضاهای مختلف نشانگر است و تنش‌ها و ترس‌ها و مقاومت‌هایی را که در زندگی دارد، تا آنجا که انتظار می‌رود در یک ناگهانی غرق می‌کند و با شعر عجین می‌نماید.

صراحت کلام در شعر امروز نقطه قوتی برای شاعر می‌تواند باشد. درواقع شعر شاخصه‌های متعددی می‌تواند به خود بگیرد تا باعث تأثیرپذیری و ارتباط عمیق‌تری با مخاطب گردد و در این مجموعه با این

همیشه فاتح می‌ماند با ابزارهای فرضی شاعر در اتفاقی که در فهم جهان هستی می‌گنجد و همچنین یک واقعیت همیشه می‌تواند در دورترین تخیل‌ها زمانی پیش‌فرض بماند برای رسیدن به سرانجام حضورش در پذیرش.

می‌خواهم بگویم جایی که شعر از حالت طبیعی خود خارج می‌شود و از شرح ایده‌اندیشی عبور می‌کند و تنها حکمی که می‌تواند نشان بدهد، طبیعت‌انگاره‌ها و تمایز اصول‌ها است؛ همان جایی می‌تواند باشد که شاعر خودش را قربانی می‌کند در قلمرویی به اندازه یک تناقض محض.

بسیاری از شاعران حال حاضر شعر را در حالتی موردپذیرش قرار می‌دهند که در صورت ظاهر خود قابل فهم باشد و همیشه مخاطب عام خود را پذیرا باشد و جان‌بخشی در شعر به‌گونه‌ای قابل‌باور باشد که از رفتارهای غیرمعقول و دور از ذهن استفاده نشود، یعنی رابطه‌های موجود درخور باورپذیری باشد. همان‌گونه که شاعران همین دهه و دهه‌های قبل با آثارشان ماندگار مانده‌اند و این همان نگاهی است که تاکنون قابل‌پذیرش بوده و می‌تواند هم باشد اما قلمرو شعر با توجه به آثار و مسیرهای نشان داده شده چه از شاعر دهه‌های قبل و حال حاضر می‌تواند حقیقت درونی خود را بسیار جدی‌تر دنبال کند و جزئیات را عمیق‌تر پردازش کند.

آنچه در شعر تعیین می‌کند قضاوت را نسبت به گرایش‌های شاعر شیوه تناسب رابطه‌ها در شعر است یعنی سمت‌وسویی که یک شعر به خود می‌دهد تا حدودی نشانگر صورتی است که شاعر خودش را در کلیت آن شعر نشان می‌دهد.

تاکنون مرگ را ناظر بر خود دیده‌اید؟ تبیینی بر فرای رفتن در فضیلت یک تسلیم که پایانش را هیچ‌گاه بی‌پاسخ رها نمی‌کند.

این‌گونه که می‌توان به مرگ بیاندیشیم و شمایل آن را صورتی مضاف بدهیم در قلمرو تعریفی که هیچ‌گاه بسیط و قابل‌درک نیست. می‌توان در خود به کشف زبانی قابل‌تأملی رسید.

هدف از اینکه بخواهم یک مجموعه شعر را بررسی کنم این نیست که دقیقاً فضای ذهنی و روحی شاعر را

ویژگی می‌توان متوجه شد مرثیه‌ای که ضرورتش را در شعر نشانگر است، نمایی از یک زبان روز می‌تواند باشد که خودش را در گستردگی برخاستن و جنگیدن در بعد یک مرگ و بعد یک رفتن و بعد یک هیچ دچار هویت و دگرگونی کند؛ طوری که نیاز به احیا نداشته باشد.

لازم است خیزش یک شاعر در ارتباطی که در فضای درون‌متنی می‌تواند داشته باشد جدا از تصویرسازی‌ها و پرهیزها و انفجارها و تأثیرات بتواند مدعی هنجارهای بی‌حراجی باشد که تنها میل به تأکیدی مطلق دارد. به عبارت دیگر شاعر حریم ابتدایی شعر را در یک موزه قرار ندهد که فقط مخاطب، تماشاچی آن باقی بماند و گذر کند؛ بلکه موجبات یک دچار شدن را شناسایی کند و اساس حضور را نشانگر باشد. حال آن‌که این فضا فریادی را هم نشانگر نباشد.

آقاخان زاده تلویحاً می‌خواهد اتفاقی را در محتوای شعرش نشانگر باشد و در این زمینه هم توانسته گام‌هایی بردارد؛ اما مقدور نشده که عناصر مشاهده را در اشعارش غافلگیر نماید، تا ارتباط شعری فرم ضرورتی در خود پیدا کند به بیان دیگر گاهی پراکندگی کلمات ممکن است

بیامدی دم‌خور را نشانگر نباشد. اما ضرورت یک شعر در برخاستن بر طریقی است و این پوست‌اندازی که در سایه‌ها اتفاق افتاده، شاید بیانگر همین مطلب باشد که جای دیگری برای نگاه کردن است و درواقع می‌توان گفت که پوست‌اندازی سایه‌ها طوری برگزیده شده و تعمیم داده می‌شود به یک ضرورت برای مشاهده و خواندن که خود آقاخان زاده در آن حل می‌شود، یعنی نیاز نداری شاعرش را نشانه‌گذاری کنی و شعر با تمام بالا و پایین شدنش تلاشش را کرده که خودش را توصیف کند.

یک رؤیا می‌تواند منجر به شکست شود و این اتفاق تنها می‌تواند با کلمات و زبان لایه‌های خود را صدا و تصویر بدهد. حال آنکه ادامه یک پرنده بودن فصل‌های متعددی را پذیراست و درنهایت فصل مرگ که مقام بیداری است خودش را می‌خواهد نشان بدهد. طور دیگری اشاره‌ها به آگاهی می‌رسند به‌گونه‌ای دیگر گسستگی نمودش را در کوچ نشان می‌دهد و یک وانمودی بی‌جذب تو را وادار به تماشا می‌کند. این‌گونه می‌توان به اتفاق شعری رسید و به‌نظر می‌رسد در پوست‌اندازی سایه‌ها دایره‌ای وجود دارد که خط ممتدی را درونش زیست می‌کند؛ اما هنوز دایره باقی‌مانده و اصلاً نمی‌خواهد گردن بگیرد این خط ممتد در تمایل بازگشتی است که هیچش را استعلایی در برمی‌گیرد برای حضور.

برای اینکه اصل بازگشت در شعر به معنای شروع اتفاق بیفتد نخست باید تعریفی از بازگشت را در خود معرفی نماییم.

آقاخان زاده تکلیف خودش را در شعر تفسیر نمی‌دهد، مسئله‌ای که او را به جستجو وادار می‌کند مجازی است که برایش مسئله‌دار شده. به عبارتی دیگر صورت یک تحلیل را در مقام انسان در نظر می‌گیرد و در نحوه رفتار وجودی‌اش و مسیرش تمرکز دارد و خودش را بارها سمت همین بازگشت به تکرار می‌رساند تا به دریافت‌های تازه‌تری برسد.

حال آنکه پوست‌اندازی سایه‌ها چالشی است در جزئیات یک و یا چند عقیده در مقام انسان و شاعر گاهی در سطح حرفش را می‌زند و گاهی عمیق به منظوری اشاره دارد.



دیگر به تماشای مرگ ایستاده‌ام و یا به تماشای خودم در مرگ ایستاده‌ام و یا به تماشای جهان مرگ ایستاده‌ام با تنی که سرشار از بودن است و یا عقلی که کلنجارش را نمی‌خواهد بی‌پاسخ رها کند.

و آن من درونی یا همان مرگ درونی مدنظر است که هست بودنش را معترف است.

۲-

جای زخمی که خون می‌گیرد

می‌رقصی و

فرود می‌آوری

شکل درد را واضح نشان می‌دهد و بازی زخم را روی همان زخم. اینجاست که کارد به استخوان می‌رسد؛ اما فقط در عمق تماشا وسعت درد را با شعر بیان می‌کند. تناسب‌ها که معیار تأثیر است از جمله زخم و خون و رقص و فرود

از روبه‌رو قابل تماشا نیست و اگر هم باشد تأثیر آنچنانی ندارد. باید شعر را عمیق در رقص رها کرد و درد را گریست و بعد زخمی را که خود جان است یادآور شد.

رقصیدن در وسعتی به اندازه خون

عمیق حادثه را نشانگر است

۳-

تنهایی

محکوم است

به تنهایی!

گاهی باید پاسخ مرگ را طوری دیگری داد و آن‌گونه که قرا است غایب بودنش را اتفاق بیفتد نشانه رفت. بدون اینکه کلمه‌ای از آن بیان شود.

حضور انسان عجین است با تنهایی و این تنهایی به جایی می‌تواند برسد که مقام مرگ را نشانگر باشد.

می‌توانید تصویر کنید جنازه‌ای هرروز صبح از خواب پا می‌شود و روزمرگی را به پایان می‌رساند و بعد می‌خوابد و این ادامه دارد.

آنچه غایب می‌ماند خود تنهایی است و آنچه در شعر دورمانده مرگ است. می‌بینید که گاهی تنهایی و مرگ لباس هم را در دو شخصیت متفاوت به تن می‌کنند و همراه می‌شوند و می‌توانند با این تفاوت معنای مشترکی را نشان بدهند.

این رفتار در شعر رفتار تازه‌ای نیست و حول و حوش یک هستی که انسان درگیر آن است به یقین همچین دغدغه‌ای می‌تواند نگاه هر شاعری باشد اما طرح بنا شده و به عمد رسیدن به چهره‌های متفاوت اثر را متفاوت نشان می‌دهد.

به‌گمان من تغییر در نوع رفتار می‌تواند به تشخیص برسد، حتی اگر این رفتار مسیرش درست نباشد و حتی اگر نحوه برخورد با نشانه‌ها قابل‌پذیرش نباشد؛ اما خارج از این اندازه‌ها نحوه شناخت در یک نمی‌دانم بیشترین اهمیت را می‌تواند داشته باشد.

چند شعر از پوست‌اندازی سایه‌ها

۱-

مرگ به تماشای سایه‌ای ایستاده

با تنی که انعکاسش مرگ نیست

چند سؤال پیش می‌آید:

آیا مرگ در تقابل با مرگ واقع شده و گرایش مخصوص به خودش را می‌خواهد نشان بدهد؟

آیا پیکار چندگانه‌ای از مرگ در مفهوم فقدان می‌خواهد روی خودش را شیره بمالد و کنار بیاید با این تخریب آشکار؟

سایه توان این را دارد که یک رابطه عینی باشد تا مفهوم در پسا اختیار خودش ماهیت مشروطش را رها کند؟

آیا تن از پس هنجار محکوم شده می‌تواند برآید و مرگ را در مواضع تفاهم درخور زیستن نماید؟

آیا تماشای اتفاق افتاده توسط خود مرگ است که صورتگر شده یا درک شاعر در این انگاشته؟

به سؤالات درونی‌تری می‌توان رسید. هدف از بررسی شعر رسیدن به هدف شاعر نیست مقصود کنکاشی است که یک شعر می‌تواند به مخاطب بدهد.

این مرگ می‌تواند عقل و عقلانیت باشد و در توجیه مسائل درونی انسانی هم اشاره‌ای داشته باشد.

اینجا زبان شعر دست کمکش را دراز می‌کند تا مفهوم در بافت خودش همیشه مشکوک باقی بماند؛ طوری که ناممکن در درک شناخت نفسی داشته باشد و ممکن هم‌الگویی را برای پذیرشش کفایت کند.

حال آنکه صورت شعر ساده گذر می‌کند؛ به تعبیر

حال آنکه در این شعر از قبل تنهایی اتفاق افتاده؛ پس باید دید آیا این تنهایی عجین شده با مرگ یا نه در تنهایی بعدی قرار است این اتفاق بیفتد.

می‌خواهم فرق تنهایی اول را با دوم و جایگاهشان را اشاره کنم؛

جایی که مرگ است می‌تواند محکوم شد خودش باشد و یا می‌خواهد شکل عمیق‌تری به خود بگیرد.

به زبان ساده این سرنوشت هر انسانی می‌تواند باشد که ذاتش را می‌خواهد بشناسد؛ ذات انسان تنهایی است و این تنهایی در ما از ابتدا ریشه داشته.

شاعر باور درونی انسان را آن‌هم عمیق‌ترین حالتش را اشاره می‌کند و شخصیت انسان را غالب می‌کند در آن تا درک بهتری از آن را نشان بدهد.

۴-

تکرار می‌شوم

در پروازی که خاکسترش

بر باد است.

توصیف همراه با تخیل در گامی که می‌تواند ظهورش مداخله را نشانگر باشد با سرانجامی پوششی و این سرانجام در دانستنی از قبل خودش را دچار کرده و نشان می‌دهد. زبان ساده و در بهترین شکل در کمترین فضا از کلمات کلیدی و تأثیرگذار استفاده نموده؛ طوری که در واقعیت سیر می‌کند، اما تخیل را عنصری قابل قبول معرفی می‌کند و تصویر در عین سادگی و ملموس بودن دارای محتوایی کنایه‌ای است. ■